در چیستی آگاهی...

لایه‌های مختلف آگاهی و کنش ارتباطی

❖آوات رضائیا
دانشجوی دکتری ارتباطات

چکیده

انسان موجودی است که از مدت‌ها پیش دارای زندگی اجتماعی و گروهی بوده است. آدم‌ها در اجتماع خویش به کنش می‌پردازند و با هم ارتباط برقرار می‌کنند. در هر جامعه‌ای شیوه خاصی از رفتار، موردپسند است و از طرف دیگران هم مورد قبول قرار می‌گیرد. نحوه کنش آدمی مبتنی بر لایه‌های مختلفی از آگاهی اوست ؛ آگاهی در مقابل طبیعت، جامعه، دین، قانون، فن و... . برای درک این رفتارها و کنش‌ها باید به بررسی آگاهی پرداخت.

من در این مقاله به دنبال بررسی عوامل مؤثر بر کنش و به صورت محدودتر، کنش ارتباطی‌ام و به بررسی مفاهیم نگرش، عقیده و باور نمایشی می‌پردازم؛ لایه‌هایی که به نظر می‌رسد نحوه کنش و ارتباط وچگونگی شکل‌گیری آگاهی آدمی را تبیین می‌کنند. ابتدا مبحث نگرش و تعاریف و چگونگی شکل‌گیری آن را مورد بحث قرار می‌دهم و در ادامه، عقیده و تعریف و تفاوت آن را با نگرش لحاظ می‌کنم و در آخر، به بحث عقلانیت نمایشی و بررسی آن از دیدگاه گافمن و لاکان می‌پردازم.

خاطرنشان می‌کنم این مقاله تنها فتح بابی در مورد موضوعات عنوان‌شده است. در مورد نگرش و عقیده کتاب‌های زیادی موجود است و تحقیقات زیادی انجام گرفته، اما در مورد عقلانیت نمایشی تحقیقات اندکی وجود دارد و من سعی کردم بر اساس دیدگاه‌های گافمن و لاکان بنیانی نظری برای آن فراهم کنم.

ملزومات کنش ارتباطی

کنش ارتباطی در چارچوب ساختارهای خاص ارتباطی، مبتنی بر آداب و رسوم ، در یک نظام نمادی شکل می‌گیرد. همه این ملزومات کنش ارتباطی، تنها وقتی می‌توانند اعمال شوند که به گونه‌ای برای فرد درونی شوند. آنچه در اینجا برای من مهم است، چگونگی شکل‌گیری کنش ارتباطی بر اساس شناخت، نگرش، عقیده و باور نمایشی است. در این چارچوب و با ارائه این مفاهیم، ما می‌توانیم کنش فردی را در چارچوب یک رابطه دیالکتیکی بین اراده فردیِ متأثر از شناخت و به عنوان عملی در چارچوب یک نمایش، در دیدگاه گافمنی آن، به عنوان عملی در چارچوب ساختاری، با ارائه مباحث مربوط به نگرش و ارزش و غریزه و همچنین دیدگاه نمایشی، با واژگان لاکانی آن مشاهده کنیم. باید یادآور شد که این مفاهیم، تنها می‌توانند ما را در فهم چگونگی عمل ارتباطی یاری دهند، و عمل ارتباطی موضوعی پیچیده‌تر و با پیوستگی بیشتر است.

نگرش

اغلب نگرش را این‌گونه تعریف می‌کنند: گرایش یا میل به نشان‌دادن واکنش موافق یا ناموافق به محرک‌های خاص؛ نظیر افراد، گروه‌های قومی و نژادی، آداب و رسوم و نهادها. بنابراین گرایش را نمی‌توان به طور مستقیم یا بی‌واسطه استنتاج و استنباط کرد(گیل و ادموند، ۱۳۸۴: ۲۶۲). نگرش، مبتنی بر شناخت فرد از دنیا و اطرافیان است؛ شناختی که تحت تأثیر محیط اجتماعی و مسائل سیاسی، اقتصادی و... است. نگرش باور یا گرایشی است که بر تجربه قبلی فرد مبتنی است، که یا از طریق تجربه مستقیم به وجود آمده است و یا از دیگران در روند اجتماعی‌شدن آموخته می‌شود (اسیلوان و دیگران، ۱۳۸۵: ۳۹). نگرش اساساً آموخته می‌شود و ممکن است پاداش و تنبیه بر چگونگی آموختن آن نفوذ داشته باشد. از این‌رو، تجربه آغازین برای ایجاد نگرش خیلی مهم است. همچنین همان‌طور که آمد، نگرش مبتنی بر نظام‌های ارزشیابی مثبت یا منفی، احساس‌های هیجانی یا تمایلات عمل مخالفت‌آمیز یا موافق هستند (بینگر، ۱۳۷۶). ارزش‌های موجود در جامعه نقشی اساسی در ایجاد نگرش‌ها بازی می‌کنند. برداشت و تلقی در مورد بهای نسبی که برای چیزها، رخدادها و مردم قائل می‌شویم، ارزش نامیده می‌شود. ارزش‌ها بر هر آنچه ما به خاطرش تلاش کنیم حاکم‌اند. ارزش‌ها چارچوبی برای عمل فراهم می‌آورند و ما را در تصمیم‌گیری‌هایمان هدایت می‌کنند. ارزش‌ها در نظام اخلاقی و مذهبیِ تمام فرهنگ‌ها و جوامع وجود دارند و به مردم نشان می‌دهند چه چیز مطلوب و چه چیز نامطلوب است(گیل و ادموند، ۱۳۸۴). نگرش‌ها همیشه به مثابه مجموعه‌ای درون پیوسته عمل می‌کنند که ارزش‌ها، شناخت احساسات، کنش‌ها و تفاهم را در راستای یک موضوع یا مسئله شکل می‌دهند. نگرش مجموعه مداومی است از اجزای همبسته. در واقع، نگرش دارای سه جزء است که در راستای هم عمل می‌کنند: جزء شناختی یا فکری (اطلاعاتی که درباره هدف در دسترس است)، جزء عاطفی و احساسی (به احساس‌ها و هیجانات فرد در مورد موضوع مورد نگرش اشاره دارد) و جزء کرداری و رفتاری (تا چه میزان آنچه را می‌دانیم و احساس می‌کنیم، ابراز و برون‌فکنی می‌کنیم و به عمل درمی‌آوریم). (اسیلوان و دیگران، ۱۳۸۵: ۳۹)

صفات عمده نگرش‌ها عبارتند از اینکه:

– فرد را به موضوعات مربوط می‌سازند؛

– نگرش‌ها موقعیت کم و بیش تحمل‌پذیر آمادگی را ایجاد می‌کنند؛

– نگرش‌ها از صفات جهت، میزان و شدت برخوردار هستند؛

– نگرش‌ها سازمان‌یافته هستند. (بینگر، ۱۳۷۶: ۵۴)

نگرش متأثر از جامعه و ارزش‌های آن و همچنین شناخت اجتماعی و موقعیت‌های آن است، امّا به موضوعی شخصی و فردی اشاره می‌کند. به همین دلیل هم هست که نگرش بیشتر در حیطه روان‌شناسی اجتماعی مطرح می‌شود. هر نگرش، تنها وقتی وجود دارد که به فرد خاصی ارجاع دهد. در مورد نگرش جمعی نمی‌توان صحبت کرد. نگرش و شناخت آن چارچوبی را برای چگونگی تغییر آن آماده می‌کنند. در واقع، پس از شناخت نگرش، تغییر نگرش به مثابه فرایندی که از رهگذر آن نگرش‌های موجود تغییر پیدا می‌کنند، جرح و تعدیل می‌شوند و یا نگرش‌های تازه در خصوص همان اشیا و رویدادها، به کلی جای آنها را می‌گیرند، ممکن می‌شود. ارتباطات اجتماعی تا حدود زیادی در راستای کشف باورها و نگرش‌های افراد درگیر در عمل ارتباطی و برنامه‌ریزی بر اساس آن صورت می‌گیرد.

عقیده

همان‌طور که در مورد نگرش آورده شد، عقیده نیز مبتنی بر شناخت و به عنوان پیامدی از آن شکل می‌گیرد. در واقع، شناخت‌ها پایه و مبنای عقاید را تشکیل می‌دهند. نگرش‌ها هم که از سه جزء شناختی، عاطفی و رفتاری برخوردارند، خود پایه‌ای برای عقاید می‌شوند. در واقع، آرا و عقاید محصول گرایش و نگرش هر فرد هستند. هر فرد با توجه به شرایط خاصی که در محیط اجتماعی‌اش وجود دارد، گرایش‌ها و نگرش‌های خود را در سلسله‌مراتبی تنظیم کرده و بر اساس آنها اظهارنظر می‌کند (رید بلیک و هارولدسن، ۱۳۷۸). عقاید دو جزء دارند: وجهه یا جنبه آگاهانه تمایلات و باورها و تمایلات و باورهای ناخودآگاه، که روی هم مبنایی برای تشکل عقاید می‌شوند.

عقاید از دیدگاه فرد به هستی نشئت می‌گیرند. آنها به جای آنچه درست پنداشته می‌شوند، می‌نشینند؛ چیزهایی که مورد توافق هستند. عقاید از چیزهای مطلقاً درست گرفته تا چیزهایی که در مورد آنها شک وجود دارد را در برمی‌گیرند. عقاید تنها وقتی که توسط کسی گفته شده و یا بر اساس آن عمل شود، مورد شناسایی قرار می‌گیرند (گیل و ادموند، ۱۳۸۴). عقاید ممکن است در موقعیت‌ها و شرایط متفاوت تغییر کنند. عقیده نیز به عنوان امری فردی مطرح است و به شدت تحت تأثیر شخصیت فرد، موقعیت اجتماعی، میزان سواد و موقعیت اقتصادی قرار می‌گیرد. به همین دلیل این مفهوم نیز بیشتر توسط روان‌شناسی اجتماعی مطرح شده و مورد بررسی قرار گرفته است. اما در سطح جمعی عقیده عمومی با نام افکار عمومی در مورد مسائل جمعی و... توسط نظرسنجی‌ها و روش‌های پیمایشی مورد توجه قرار گرفته است (ژود لازار، ۱۳۸۰). در واقع عقاید عمومی و یا افکار عمومی برایندی از همسویی عقاید فردی است. عقیده از این نظر با نگرش متفاوت است که نگرش‌ها پایدارتر هستند، در حالی که عقاید نتایج اندیشه‌ای هستند که بیشتر با شناخت سروکار دارد و همچنین بیشتر موقعیت‌مندند. عقاید در عین حال ذهنی و عینی هستند و می‌توان با واژه احساسات و نیز احتمالات از آنها سخن گفت.

حتی می‌توان آن را به شـکلی از سـرمایه‌گذاری فـرد تا جایی که او فکر می‌کند درسـت اسـت، تعریـف کـرد. در واقـع، عقاید بیان شـفاهی و مسـتقیمی هسـتند که برای ابراز آماده شده‌اند و مورد اسـتفاده قرار می‌گیرند (همـان: ۶۳). در کل می‌توان گفـت که عقیده مبنایی برای عمل اسـت که فرد برای گفتن و عمل‌کردن بر اساس آن، همیشـه با خود آمـاده دارد. عقاید مبتنی بر ارزش‌گذاری و سلسله‌مراتبی‌کردن ارزش‌هاست.

عقلانیت نمایشی

تا به حال موضوع شـناخت و نگرش و عقیده را مطرح کرده‌ایم. در ادامه به یکی دیگر از حوزه‌های عمل انسانی که تابع قوانین و اصول خاصی است، می‌پردازیم. این حوزه، حوزه اعمال نمایشی است. عمل نمایشی را باید با نمایش در معنای حرفه‌ای آن متمایز دانسـت؛ زیرا نمایش حرفه‌ای، عملی برنامه‌ریزی شده و کاملاً آگاهانه است. چارچوب و پرده‌های نمایش حاصل مشارکت چند نفر و در راسـتای رسیدن و القای هدفی ازپیش‌تعیین‌شده و معین اسـت. در حالی که عمل نمایشی مبتنی بر عقلانیتی اسـت که از رابطه تک تک افراد با خویـش و جامعه صورت می‌گیرد و عملی خاص و مجـزا و مخصوص افرادی خاص نیسـت. من سـعی می‌کنم این حوزه عمل را کـه به آن نام «عقلانیـت نمایشـی» داده‌ایم بر اسـاس آرای گافمن کـه در حیطه نظریه‌هـای کنش متقابل نمادین قرار دارد و همچنین آرای لاکان و فروید در حـوزه روانکاوی، مورد بررسـی و تبیین قرار دهم. در اینجا عقلانیت به عنوان مفهومی برای کنـش هدفمند و مبتنی بر اراده مدنظر نیسـت، بلکه عقلانیت به عنوان مجموعه عواملی اسـت کـه گاه ناخـودآگاه و گاه آگاهانه ، مبنایی جهت شکل‌گیری عمل نمایشی می‌شود.

در مرحلـه اول برای مطرح‌سـاختن موضوع، منظور از عمل نمایشـی را بیـان می‌کنیم. عمل نمایشی عملی است که از فرد سر می‌زند. این امر مخصوص تمامی افراد اسـت و معطوف به جلب توجه دیگری خارج از خود فرد است. مثلاً کسانی که برای جلب توجه دیگران وزنه‌های سنگین را بلند می‌کنند و یا به کارهای خارق‌العاده می‌پردازند؛ همچنین، در سـطحی خردتر، صحنه‌سازی‌ها و نمایش‌های روزانه افراد مدنظر است.

در ابتدا نظریات گافمن را در باره عمل نمایشی مطـرح می‌کنیم. گافمن معتقد اسـت انسـان‌ها همیشـه با این تقاضا روبه‌رو هستند که هر آنچه دیگران انتظار دارند، انجام دهند. از این گذشـته دیگران از فرد می‌خواهند که در این رابطه از خود تردید نشـان ندهد. به گفته گافمن، آدم‌ها برای نگهداشـت تصویر ثابتی از خود، برای مخاطبان اجتماعی‌شـان اجـرای نقش می‌کننـد. گافمن در نتیجـه این علاقه به اجـرای نقش، به نظریه نمایشـی روی می‌آورد. بنابر این نظریه، زندگی اجتماعی یک رشـته اجرای نقش‌های نمایشـی هماننـد ایفای نقـش در صحنه نمایش اسـت. (گافمن به نقل از ریتزر، ۱۳۷۴: ۲۹۱)

گافمن چنین می‌پنداشـت که افراد در هنگام کنش متقابل می‌کوشـند جنبه‌ای از خـود را به نمایش دربیاورند که مورد پذیرش دیگران باشد. اما کنش‌گـران حتی در حین انجـام این عمل، می‌دانند که حاضران ممکن است در اجرای نقش آنها اختـلال ایجاد کنند. کنش‌گـران امیدوارند که خودی را که به حاضران نشـان می‌دهند، به اندازه‌ای نیرومند باشـد که آنها را به همان شکل که خودشـان می‌خواهند، نمایـش دهند. گافمن به دنبـال این قیاس نمایشـی، از جلوی صحنه در مقابل پشـت صحنه صحبـت می‌کند. جلوی صحنه آن بخشی از اجرای نقش است که معمولاً به صورتی ثابت و عمومی اجرا می‌شود تا موقعیت را برای کسـانی که نمایش را می‌بینند، مشخص کند. گافمن در قالب جلوی صحنه، میان محیط و نمای شـخصی تمایز قائل می‌شود. محیط به آن صحنـه فیزیکی اطلاق می‌شـود که معمولاً نمی‌توانند ایفای نقش کنند، اما نمای شـخصی بـه آن تجهیزات نمایشـی اطلاق می‌شـود که حاضران آنهـا را از آنِ اجراکنندگان می‌دانند و از آنها انتظار دارند که این تجهیزات را در صحنه با خود حمل کنند (همان: ۲۹۲). در اینجا، گافمن بر این باور اسـت که فرد در اجرای نقش خود دقیقاً به معنای واقعی کلمه همه وسـیله را برای آجرا آماده می‌کند و همه وسایل را، چه در مورد محیط و چه در نمای شـخصی، تنها به منظور کمک به اجرای بهتر نقش به کار می‌گیرد.

بر اسـاس نظریـه گافمن بیشـتر انسـان‌ها می‌کوشـند تا تصویری آرمانی از خودشان را در جلوی صحنه بـه نمایش بگذارنـد. آنها به‌ناچار پـی می‌برنـد که در هنـگام اجرای نقـش خود بایـد چیزهایـی را مخفی کنند. بازیگـران غالباً می‌کوشـند تا با محدودساختن تماس میان خود و حاضران، هاله‌ای بر اطرافشان بپوشانند. آنها با ایجاد فاصله میان خود و حاضران سعی می‌کنند در چشم حاضران حرمتی برای خود فراهم کنند. (همان: ۲۹۵)

این نظریه، چارچوبی را برای بررسـی اعمال نمایشـی – چه در سـطح خرد و چه در سـطح کلان– مطـرح می‌سـازد. همه آدم‌هـا در حال نمایش هسـتند و از تمامی امکانـات برای بهتر نشان‌دادن خود استفاده می‌کنند. منطق عمل در واقع دیگران هستند؛ دیگرانی که فرد، خود را در آیینه چشمان آنها می‌بیند. در واقع، عمل نمایشی به دنبال ارائه تصویـری از خود در برابر دیگران

نحوه کنش آدمی مبتنی بر لایه‌های مختلفی از آگاهی اوست؛ آگاهی در مقابل طبیعت، جامعه، دین، قانون، فن و.... برای درک این رفتارها و کنش‌ها باید به بررسی آگاهی پرداخت.

اسـت و از طرف دیگران به دنبال تقویت تصویر خویش در نگاه خویش است. لاکان این موضوع را در نظریه روانکاوی خویش به خوبی شرح داده است.

وی با مطرح‌سـاختن جمله معروف خود مبنی بر اینکه «ژوئیسـانس یا آرزومنـدی، آرزومندی دیگری اسـت» (به نقل از کلرو، ۱۳۸۵) انقلابی را در زمینه روانکاوی و فهم هسـتی آدمی ایجاد کرد. مفهوم ژوئیسـانس و انقسام وجود آدمی به

سه وجه حیث خیالی، نمادین و واقع، چارچوبی را برای بررسی عمل نمایشی فراهم می‌کند. در ادامه به توضیح این مفاهیم لاکانی و ارتباط آن با عمل نمایشی خواهم پرداخت. ژوئیسانس «دیگری» مربوط است به تجربه سوژه در مقام ابژه لذت «دیگری» یا ابژه استفاده یا سوءاستفاده از «دیگری» که با تجربه سوژه در مقام ابژه میل «دیگری»در تقابل است. تجربه قرارگرفتن در جایگاه ابژه میل «دیگری» متضمن آن است که فرد قادر باشد دریابد چه چیزی در او می‌تواند برای «دیگری» جذاب باشد. در این حالت، میل «دیگری» به سوژه سرنخ‌هایی می‌دهد مبنی بر اینکه باید چه رفتاری از خود نشان دهد، یا آن‌گونه باشد که دیگری می‌خواهد (موللی، ۱۳۸۴) یا بالعکس، تجربه قرارگرفتن در جایگاه ابژه ژوئیسانس «دیگری»، حامل این معنی است که دیگری از من چه می‌خواهد؟ (ژیژک، ۱۳۸۴). «دیگری» با حرف O بزرگ (Other) مربوط است به تصویری که کودک از مراقبت‌کنندگانش، یعنی مادر و پدر، در ذهن دارد، آن هم پیش از آنکه تشخیص دهد که این «دیگری» شکاف خورده است. یعنی تشخیص این امر که «دیگری» این قدرت را ندارد که تقدیر و سرنوشت سوژه را رقم زند.«دیگریِ» کودک نظیر همه سوژه‌های انسانی، پیش از هر چیز وجودی ناطق است، یعنی او تسلیم قواعد و مقرراتی است که وجود جامعه را امکان‌پذیر می‌سازند. (موللی، ۱۳۸۴)

لاکان به یاری مفاهیم ژوئیسانس و میل، نظریه فروید درباره مراحل تحول و نظریه وی درباره رانه (Drive) را در نظامی با قالب جدید ارائه می‌کند؛ نظامی تحت سلطه این ایده که «دیگري» در فرایند تولید ذهنیت و سوبژکتیویته دارای نقشی ابزاری است. در واقع، من نفسانی سوژه که در حیطه حیث خیالی قرار دارد توسط میل دیگری تشکیل می‌شود. یعنی تصور فرد از خود منتج از ژوئیسانس دیگری است. میل «دیگری» و ژوئیسانس «دیگری» چگونه به وجود می‌آیند؟ چگونه می‌توان آنها را پیامدهای توسعه و تحول روانی شمرد؟ (کلرو، ۱۳۸۵)

نشانه‌های زایش میلِ سوژه را می‌توان به آنچه لاکان «تجربه مرحله آیینه‌ای» (Mir-ror Stage) می‌نامد، نسبت داد. فاز آیینه‌ای را می‌توان به منزله سویه‌ای ساختاری از تغییر و تحول کودک تلقی کرد، یعنی زمانی که کودک در نگاه (Gaze) مادر به تصویر یا ایماژی برمی‌خورد که «من» ایده‌آل او را شکل می‌دهد. به عبارت دیگر، برای کودک، مرحله آیینه‌ای لحظه آغازِ تجربه قرارگرفتن او در جایگاه ابژه میل و عشق مادر است. فاز آیینه‌ای شامل سه عامل است. کودک خود را در مقام ابژه میل مادر می‌بیند و از طریق نگاه محبت‌آمیز مادر قادر است تا خود را با تصویر خویش که آن را به مادر نسبت می‌دهد، یکی کند. (همان)

به عبارت دیگر، کودک باید «تقلا کند» تا توجه مادرش را جلب کند. اما چنین استراتژی اغواکننده‌اي نیازمند آن است که کودک تا حدودی دریافته باشد آنچه مادر فاقد آن است، چیست، ماهیت میل مادر چیست، و مادر براي کسب آنچه می‌خواهد، به کجا می‌رود. کودک در حیرت مي‌ماند که «او از من چه مي‌خواهد؟ «چه مي‌توانم بکنم یا چه می‌توانم باشم تا میل او را برآورده سازم؟»

این اضطراب که توسط ژوئیسانس مادر در کودک ایجاد شده است، ماشه این ضرورت را در کودک می‌چکاند تا راه حلی برای این معما بیابد. از نگاه لاکان، کودک به زودی پی می‌برد که نمی‌تواند همه خواسته‌های مادر را ارضا کند و در واقع میل مادری چیزی فراتر است. این موضوع باعث می‌شود که با طی مراحل اختگی و انطباق هویت وارد حوزه حیث نمادین و یادگیری و کاربرد زبان شود. دیگری در مقامی نمادین در رابطه با من نفسانی در مقام امری خیالی عاملی تعیین‌کننده است. در واقع، عمل نمایشی در چارچوب و مبنای همین خواست دیگری شکل می‌گیرد. کودک و درسطحی دیگر، همه افراد بشری به دنبال خواست دیگری به کنش می‌پردازند و این مبنای عمل نمایشی را ممکن می‌سازد.

من نفسانی و در واقع خود فانتزیک در رابطه‌اش با دیگران و طی تجربه مراحل مختلف زندگی به این نتیجه می‌رسد که منی واحد و یکپارچه نیست و از امیال و رانه‌های متفاوت و متناقضی برخوردار است. بنابراین به دنبال ترمیم این ازهم‌گسیختگی روانی و در واقع تصویر ازهم‌گسیخته خودش، به ترمیم خود در مقابل نگاه دیگری می‌پردازد.

برای درک عمل نمایشی و فهم چگونگی شکل‌گیری آن، مهم است که بدانیم دیگری از فرد چه می‌خواهد. دیگری با نمادها و نشانه‌هایی که به فرد می‌دهد خواسته‌های خود را به او می‌فهماند. برای نمونه اوباشی‌گری و لوطی‌گری به عنوان عملی نمایشی در راستای خواست دیگری است و این مشخص می‌سازد که در جامعه‌ای مانند ایران خواست دیگری به چه میزان در راستای غریزه مرگ است. فردی که به تماشای این مراسم می‌نشیند و همه معمولاً این کار را می‌کنند دقیقاً به مانند کسی است که در مراسم مبارزه گلادیاتورها شرکت می‌کند و از کشته‌شدن و خونین‌شدن آنها لذت می‌برد و این سرنخ‌هایی را به ما می‌دهد که خواست دیگری در چه راستایی است. اجرای مراسم سنتی و غیرمعقول و یا اجرای نمایش‌هایی مبتنی بر اطاعت کامل از مرشد و پیشوا خواست جامعه‌ای را می‌رساند که در راستای مطاع‌کردن فرد و پرورش احساسات مربوط اطاعت است و این ابژه ژوئیسانس آنهاست.

منابع ومآخذ

اسیلوان.ت و دیگران (۱۳۸۵)، **مفاهیم کلیدی ار تباطات**، ترجمه میرحسین رئیس‌زاده، تهران: فصل نو

بلیک.ر و هارولدسن.ا (۱۳۷۸)، **طبقه‌بندی مفاهیم در ار تباطات**، ترجمه مسعود اوحدی، تهران: سروش

بینگر.ا (۱۳۷۶)، **ار تباطات اقناعی**، ترجمه علی رستمی، تهران: مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌ای صداوسیما

ریتزر.ج (۱۳۷۴)، **نظریه جامعه‌شناسی معاصر**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی

ژیژک.ا (۱۳۸۴)، **رخداد**: گزیده مقالات، گزینش و ویرایش و ترجمه مراد فرهادپور و دیگران، تهران: گام نو

کلرو.ژ (۱۳۸۵)، **واژگان لاکان**، ترجمه کرامت موللی، تهران: نی

گیل.د و ادموند.ب (۱۳۸۴)، **الفبای ار تباطات**، ترجمه رامین کریمیان و دیگران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها

موللی.ک (۱۳۸۴)، **مبانی روانکاوی فروید-لاکان**، تهران: نی